

## سنگ‌نشته‌های داریوش بزرگ در بغستان و استخر

### سنگ‌نشته‌ی داریوش بزرگ در بغستان (بیستون)

منام داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، پارسی، شاه کشورها، پور ویشت‌آسپه، نوۀ ارشامه، هخامنشی.

سخن داریوش شاه: پدر من ویشت‌آسپه است، پدر ویشت‌آسپه آرشام است، پدر آرشامه آریارمن است، پدر آریارمنه چیش‌پیش است، پدر چیش‌پیش هخامنش است.

سخن داریوش شاه: از ایرا به ما هخامنشی گویند که این پیشتر سرور بودند. از این پیشتر خاندان ما شاه بودند.

سخن داریوش شاه: ۸ تن از خاندان من پیش از من شاه بودند، من نهم‌ام ۹. پشت اندر پشت شاهان بوده‌ایم.

سخن داریوش شاه: به عنایت اهورمزدا من شاه‌ام. اهورمزدا شاهی به من داده است.

سخن داریوش شاه: این کشورها استند که به اطاعت من درآمده‌اند. به عنایت اهورمزدا بر اینها شاه‌ام: پارس، خوزستان، بابل، آشور، عربستان، مصر، فرادریا (شمال دریای سیاه)، لیدیّه، ایونیّه، ماد، ارمنستان، کت‌پتوگه، پارت، زرنگ (سیستان)، هرات، خوارزم، باختریه، سغد، گندار، سکائیّه، تته‌گوش، آرخ‌وتیه، مک‌گران. بر روی هم کشورها ۲۳.

سخن داریوش شاه: این کشورها استند که به اطاعت من درآمدند. به عنایت اهورمزدا مطیع من اند. باج به نزد من می‌آورند. چه روز و چه شب، هرگاه هرچه بگویم بی‌درنگ آنرا انجام می‌دهند.

سخن داریوش شاه: اندر این کشورها کسی که وفادار بود به او پاداش دادم. کسی که بداندیش بود به سزا کیفر دادم. به عنایت اهورمزدا این کشورها به قوانین من احترام

می‌گذارند، هر چه به آنها گفته شود همان‌گاه انجام می‌دهند.

سخن داریوش شاه: اهورمَزدا این سلطنت را به من عطا کرد. اهورمَزدا مرا یآوری کرد تا این سلطنت را داشته باشم. به عنایت اهورمَزدا این سلطنت را در دست دارم.

سخن داریوش شاه: این است [کارهایی] که من کردم پس از وقتی که شاه شدم: کام‌بوجیه نام، پورِ کوروش، از خاندان ما، او اینجا شاه بود. برادرِ آن کام‌بوجیه بردیه نام بود، هم‌مادر و هم‌پدرِ کام‌بوجیه [بود]. پس آن‌گاه کام‌بوجیه آن بردیه را کشت. وقتی کام‌بوجیه بردیه را کشت. مردم نمی‌دانستند که او بوده که بردیه را کشته است. سپس کام‌بوجیه به مصر رفت. وقتی کام‌بوجیه به مصر رفت آن‌گاه مردم بدانندیش شدند. پس کشورها را دروغ گرفت؛ هم پارس هم ماد هم هر کشورهای دیگر را.

سخن داریوش شاه: پس از آن یک مردی مغ بود گاؤماتَه نام. او به‌پا خاست از پیشی آوود؛ کوهی بنام آرگردیش؛ از آنجا بود. از ماه اسفند ۱۴ روز گذشته بود. چون به‌پا خاست خود را به دروغ به مردم گفت: من بردیه استم همان پسر کوروش برادر کام‌بوجیه. پس سپاه از کام‌بوجیه نافرمان شدند و با او رفتند؛ هم پارس هم ماد هم هر کشورهای دیگر. سلطنت را او گرفت. از تیرماه ۹ روز گذشته بود وقتی سلطنت را گرفت. سپس کام‌بوجیه به مرگ خودش مرد.

سخن داریوش شاه: این سلطنت که گاؤماتَه‌ی مغ از کام‌بوجیه گرفت، این سلطنت که از پیشترها در خاندان ما بود. سپس گاؤماتَه‌ی مغ از کام‌بوجیه گرفت. هم پارس هم ماد هم هر کشورهای دیگر را او گرفت و از آن خودش کرد. او شاه شد.

سخن داریوش شاه: نبود مردی نه پرسی نه مادی نه از خاندان ما کسی که بتواند آن سلطنت را از آن گاؤماتَه که مغ بود بازگیرد. مردم همه می‌ترسیدند که او کسانی که بردیه را می‌شناختند بکشد. از این‌رو مردم را بکشد که بگوید آنها مرا می‌شناسند که من بردیه همان پسر کوروش نیستم. کسی جرأت نمی‌کرد که چیزی درباره‌ی گاؤماتَه بگوید که مغ بود. تا آن‌گاه که من رسیدم. پس من از اهورمَزدا یآوری طلبیدم. اهورمَزدا مرا یآوری کرد. از مهرماه ۱۰ روز گذشته بود. آن‌گاه من با مردانِ اندکی گاؤماتَه که مغ بود را کشتم و آن‌عده مردانی که وفادار به او بودند کشته شدند. دژی به نام سِکی آووتیش، آبادی‌ئی به نام نیسایَه در ماد، آنجا او را کشتم. من سلطنت را گرفتم. به عنایت اهورمَزدا من شاه شدم. اهورمَزدا سلطنت را به من داد.

سخن داریوش شاه: سلطنتی که از خاندان ما گرفته شده بود من آنرا به جای خودش آوردم، آنرا بازگرفتم، آنرا بر جای خودش استوار کردم. بناهایی که گاؤماتَه‌ی مغ ویران کرده بود من آنها را باز ساختم. ممتلكات مردم از چراگاهها از خانه‌ها از کشتزارها هر چه که گاؤماتَه‌ی مغ گرفته بود من به خاطر مردم بازگرفتم؛ از پاس از ماد و هر کشورهای دیگر چنان که پیشتر بود من هر چه گرفته شده بود را باز آوردم. اینها را من به عنایت اهورمَزدا کردم. من تلاش بسیار کردم تا سلطنت خاندانم را همان گونه که پیشتر بود بازگرفتم. من باز کوشش بسیار کردم. به عنایت اهورمَزدا گاؤماتَه‌ی مغ هنوز نتوانسته بود که خاندان ما را بگیرد.

سخن داریوش شاه: این بود آنچه من کردم پس از وقتی که شاه شدم.

سخن داریوش شاه: چون من گاؤماتَه که مغ بود را کشتم آن گاه یک مردی آترینَه نام پسر اویدرَمَه در خوزیَه به پا خاست. او به مردم گفت: «من شاه خوزیَه استم». پس خوزی‌ها نافرمان شدند و با آن آترینَه رفتند. او شاه شد در خوزیَه. همان هنگام یک مردی بابلی به نام نیدینتابِل پسر آینِرا، او در بابل به پا خاست، خود را به مردم به دروغ گفت: «من نَبوخذ نَصْر استم همان پسر نَبوئید». پس سپاه بابلی با آن نیدینتابِل رفتند. بابلیان نافرمان شدند. شهری که بابل بود را او گرفت.

سخن داریوش شاه: سپس من به خوزیَه گسیل کردم، آن آترینَه را دست‌گیر کردند به نزد من فرستادند، او را کشتم.

سخن داریوش شاه: سپس من به بابل رفتم نزد نیدینتابِل که خود را نَبوخذ نَصْر نامیده بود. سپاه نیدینتابِل تیگره (دجله) را داشت. در آنجا ایستاده بود و ناوهای داشت. آن گاه من سپاهیانم را بر بارِ مشکهای پرباد نشاندم. دیگران را بر اسپ نشاندم. اهورمَزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمَزدا از تیگره (دجله) گذشتیم. آنجا من آن سپاهیان که از آن نیدینتابِل بودند را شکست دادم. از آذرماه ۲۶ روز گذشته بود وقتی ما جنگ کردیم.

سخن داریوش شاه: سپس من به بابل رفتم. هنوز به بابل نرسیده، محلی به نام زازَنَه کنار فرات، آنجا آن نیدینتابِل که خود را نَبوخذ نَصْر می‌نامید با سپاه در برابر من آمد تا جنگ برپا کند. آن گاه جنگ کردیم. اهورمَزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمَزدا سپاهیان که از آن نیدینتابِل بودند را من شکست دادم، دیگران در آنها افتادند، آب ایشان را برد. از دی ماه ۲ روز گذشته بود وقتی ما جنگ کردیم.

سخنِ داریوش شاه: سپس نیدینتابیل با اندکی اسپ‌سوار جهید (گریخت) به بابل رفت. پس از آن من به بابل رفتم. به عنایت اهورمزدا هم بابل را گرفتم هم آن نیدینتابیل را گرفتم (دستگیر کردم). سپس آن نیدینتابیل را من در بابل کشتم.

سخنِ داریوش شاه: وقتی من در بابل بودم، اینها استند کشورهایی که از من نافرمان شدند: پارس، خوزیه، ماد، آشور، مدرایه (مصر)، پارت، مرو، پنجاب، سکائیّه.

سخنِ داریوش شاه: مردی به نام مرتیه پور چنچخرای، منطقه‌ئی به نام کوگنکه در پارس، آنجا را داشت. او در خوزیه به پا خاست، خود را به مردم گفت: «من ایمانیش شاه خوزیه استم».

سخنِ داریوش شاه: در آن هنگام من نزدیک بودم به خوزیه. پس خوزی‌ها از ترس من آن مرتیه را گرفتند (دستگیر کردند) که رهبرشان بود و او را کشتند.

سخنِ داریوش شاه: مردی به نام فرورتیش، در ماد او به پا خاست، خود را به مردم گفت: «من خشتریه از تخمه هوخشتر استم». پس سپاه ماد که در کاخ بودند از من نافرمان شدند و با آن فرورتیش رفتند. او شاه شد در ماد.

سخنِ داریوش شاه: سپاه پارس و ماد که با من بود اندک بود. پس من سپاهیان را فرستادم، یک پارسی به نام ویدمه، مطیع من، او را فرمان‌دهشان کردم. به آنها گفتم: «حرکت کنید، آن سپاه ماد را بزنید که خودش را از من نمی‌خواند». پس آن ویدمه با سپاه رفت. وقتی به ماد رسید، آبادی‌ئی به نام ماروش در ماد، آنجا جنگ کرد با مادها. آن که رهبر مادها بود او اتفاقاً آنجا نبود. اهورمزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از دی‌ماه ۲۷ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگیدم. پس از آن این لشکر من، یک آبادی به نام کم‌پد در ماد، آنجا به انتظار من ماند تا وقتی که من به ماد برسم.

سخنِ داریوش شاه: یک ارمنی به نام دادرشیش، مطیع من، او را من فرستادم آرمینیه، به او گفتم: «حرکت کن سپاه نافرمان که خود را از من نمی‌داند را بزن». آن‌گاه دادرشیش رفت تا به آرمینیه‌ها رسید. پس آن شورشیان به هم پیوستند و در برابر دادرشیش جنگ برپا کردند. دشتی به نام زوزایه در آرمینیه، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اردی‌بهشت ۸ روز

گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخن داریوش شاه: برای دومین بار نافرمانان به هم برآمدند و در برابر دادرشیش جنگ برپا کردند. دژی به نام تیگر در ارمینیه، آنجا جنگیدند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اردیبهشت ۱۸ روز گذشته بود وقتی با آنان جنگ کردم.

سخن داریوش شاه: برای سومین بار نافرمانان به هم برآمدند و برضد دادرشیش جنگ برپا کردند. دژی به نام اویمه در ارمینیه، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه خرداد ۹ روز گذشته بود که با آنها جنگ کردم. پس دادرشیش منتظر من ماند در ارمینیه تا من به ماد برسم.

سخن داریوش شاه: سپس یک پارسی به نام وئومیسه، مطیع من، او را من فرستادم به ارمینیه. به او گفتم: «حرکت کن سپاهیان نافرمان که خود را از من نمی‌دانند را بزن». پس وئومیسه رفت تا به ارمینیه رسید. پس نافرمانان به هم برآمدند و در برابر وئومیسه جنگ برپا کردند. یک آبادی به نام ایزلا در آشور، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از دی‌ماه ۱۵ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخن داریوش شاه: سپس برای دومین بار نافرمانان به هم برآمدند و در برابر وئومیسه جنگ برپا کردند. یک آبادی بنام ائوتیار در ارمنستان، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. روز آخر ماه اردیبهشت بود وقتی با آنها جنگ کردم. پس از آن وئومیسه در ارمینیه منتظر من ماند تا من به ماد برسم.

سخن داریوش شاه: پس از آن من حرکت کردم از بابل به ماد رفتم. وقتی من به ماد رسیدم، یک منطقه به نام کودوروش در ماد، آنجا آن فرورتیش که خود را شاه ماد نامیده بود با سپاه در برابر من جنگ برپا کرد. پس جنگیدیم. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاهی که از آن فرورتیش بود را من شکست دادم. از ماه فروردین ۲۵ روز گذشته بود وقتی جنگ کردیم.

سخن داریوش شاه: سپس آن فرورتیش با اندکی از اسپ‌سواران گریخت به یک آبادی به نام رَغَه (ری) در ماد، به بلندیها رفت. پس من سپاهم را به تعقیبش فرستادم، فرورتیش گرفته شد (دست‌گیر شد)، او را در جلوم راندم، هم بینی هم گوشها هم زبانش را بریدم هم یک چشمش را در آوردم، بر درِ خانه من بسته داشتند برای آن که مردم او را ببینند. سپس او را در همدان بر دار زدم، و مردانی که به او وفادار بودند را در همدان در دژ گرد آوردم (زندانی کردم).

سخن داریوش شاه: یک مردی چیترن تَخَمَه نام، سگرتی، او از من نافرمان شد. خود را به مردم گفت: «من شاه سگرتیه استم از تخمه هوشتر». پس من سپاهیان پارسی و مادی خود را فرستادم. تخم اسپاد (تهماسپ) نام، مادی، مطیع من، او را فرمان‌دهشان کردم. به آنها گفتم: «بجهید! مردم نافرمان که خود را از من نمی‌دانند را بزنیدشان». پس تخم اسپاد با سپاه رفت جنگ کرد با چیترن تَخَمَه. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد، و چیترن تَخَمَه را گرفت (دست‌گیر کرد) سپس در بند به نزد من فرستاد. من هم بینی و هم گوش او را بریدم هم یک چشمش را در آوردم. در کنار خانه من بسته نگاه داشته شد تا مردم او را ببینند. سپس او را در اربیل بر دار زدم.

سخن داریوش شاه: این بود آنچه من در ماد کردم.

سخن داریوش شاه: پارت با هیرکانیه نافرمان شدند، خود را از آن فرورتیش گفتند. ویشت‌آسپه پدرم، او در پارت بود. همه سپاه از او نافرمان شدند. پس ویشت‌آسپه با سپاهیان خودش که به او وفادار بودند رفت. منطقه‌ئی به نام ویشپه‌اوزاتیش در پارت، آنجا با پارتیها جنگ کرد. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا ویشت‌آسپه آن سپاهیان که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اسفند ۲۲ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخن داریوش شاه: سپس من سپاهیان پارسی‌ام را فرستادم برای ویشت‌آسپه از ری. وقتی این سپاه به نزد ویشت‌آسپه رسید ویشت‌آسپه بی‌درنگ همراه این سپاه رفت. منطقه‌ئی به نام پتیگرینه در پارت، آنجا او با نافرمانان جنگ کرد. اهورمزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورمزدا ویشت‌آسپه آن سپاهیان که نافرمان بودند را شکست داد. از تیرماه ۱ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخن داریوش شاه: از آن پس سرزمین از آن من شد. این بود آنچه من در پارت کردم. سخن داریوش شاه: آبادی ئی به نام مرو، او نافرمان شد. یک مردی به نام فراد، مروی، او را آنها فرمان‌دهشان کردند. پس از آن من دادرشیش نام، پارسی، مطیع من، شهریار باختریه، را فرستادم. به او گفتم: «حرکت کن آن سپاه را بزن که خودش را از آن من نمی‌نامد». پس دادرشیش با سپاه رفت و با مرویها جنگید. اهورمزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورمزدا سپاه من سپاهانی که نافرمان بودند را شکست داد. از آذرماه ۲۳ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگیدم.

سخن داریوش شاه: سپس سرزمین از آن من شد. این است آنچه من در باختریه کردم. سخن داریوش شاه: یک مردی به نام وهیزداته، یک منطقه ئی به نام تاروا، آبادی ئی به نام یئوتیه در پارس، آنجا را داشت. او دومین بار در پارس به پا خاست. خودش را به مردم گفت: «من بردیه استم پسر کوروش». پس سپاه پارس در کاخ که از یدایه آورده شده بودند همگی از من نافرمان شدند و با آن وهیزداته رفتند. او در پارس شاه شد.

سخن داریوش شاه: پس من سپاهیان پارسی و مادی را فرستادم که با من بودند. آرته‌وردیه نام، پارسی، مطیع من، او را فرمان‌ده آنان کردم. هر چه سپاهیان پارس که پشت سر من بودند به ماد رفتند. پس از آن آرته‌وردیه با سپاه به پارس رفت. وقتی به پارس رسید منطقه ئی به نام رخا در پارس، آنجا آن وهیزداته که بردیه نامیده می‌شد با سپاهش در برابر آرته‌وردیه جنگ برپا کرد. پس جنگ کردند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن سپاهیان که از آن وهیزداته بودند را شکست داد. از ماه اردی‌بهشت ۱۲ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخن داریوش شاه: سپس آن وهیزداته با اندکی از سواران گریخت و به پیشی آوواد رفت. از آنجا او یک سپاهی به دست آورد که پس از آن او در برابر آرته‌وردیه جنگ برپا کرد. کوهی به نام پرگه، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن سپاهانی که از آن وهیزداته بودند را شکست داد. از تیرماه ۵ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگیدم. هم آن وهیزداته گرفته شد (دست‌گیر شد) و هم مردانی که به فرمان او وفادار بودند گرفته (دست‌گیر) شدند.

سخن داریوش شاه: سپس من آن وهیزداته و مردانی که به او وفادار بودند را در جایی به نام

اَوْدَى چیه در پارس، آنجا آنها را بر دار زدم.

سخن داریوش شاه: این بود آنچه من در پارس کردم.

سخن داریوش شاه: آن وهیزداته که بردیه نامیده می‌شد سپاه فرستاده بود به هرات. ویوانه نام، پارسی، مطیع من، شهریار هرات بود. او (یعنی وهیزدات) یک مردی را فرمان ده آنها کرد، به آنها گفت: «حرکت کنید، ویوانه را بکشید و آن سپاهیان را که خودشان را از آن شاه داریوش شاه می‌نامند». پس آن سپاه که وهیزداته فرستاده بود رفت و با ویوانه جنگ برپا کرد. دژی به نام کیه اشکنیش، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن سپاه که نافرمان بودند را شکست داد. از دی ماه ۱۳ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخن داریوش شاه: دیگر باره نافرمانان به هم برآمدند و در برابر ویوانه جنگ برپا کردند. یک آبادی به نام گندوتو، آنجا جنگیدند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اسفند ۷ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخن داریوش شاه: پس آن مرتیه که فرمان ده آن سپاهیان بود که وهیزداته به سوی ویوانه فرستاده بود با اندکی اسپ سوار گریختند و به دژی به نام ارشاد در هرات رفتند، در بلندی موضع گرفتند. پس از آن ویوانه با سپاه به دنبال آنها رفت، در آنجا او را و مردانی که وفادار به او بودند را دست گیر کرد و کشت.

سخن داریوش شاه: از آن پس سرزمین از آن من شد. این بود آنچه من در هرات کردم.

سخن داریوش شاه: وقتی من در پارس و ماد بودم دومین بار بابلیان شوریدند. مردی به نام ارخه، ارمنی، پسر هلدیته، او در بابل به پا خاست. یک آبادی به نام دوباله، از آنجا او خود را به دروغ به مردم گفت: «من نبوخذ نصر پسر نبونید استم». پس سپاه بابلی از من نافرمان شدند و با آن ارخه رفتند. او بابل را گرفت. او در بابل شاه شد.

سخن داریوش شاه: پس من سپاه به بابل فرستادم. ویدفرته نام، پارسی، مطیع من، او را فرمان ده آنها کردم. به آنها گفتم: «حرکت کنید، آن سپاهیان بابلی را بزنید که خود را از من نمی‌دانند». پس ویدفرته با سپاه به بابل رفت. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا ویدفرته بابلیان را شکست داد و در محاصره گرفت. از ماه آبان ۲۲ روز گذشته بود



وقتی آن ارخه که به دروغ خود را نبوخذ نصر نامیده بود و مردانی که به او وفادار بودند را دست‌گیر کرد. به فرمان من آن ارخه و مردانی که به او وفادار بودند را در بابل بر دار زدند. سخن داریوش شاه: این است آنچه من در بابل کردم.

سخن داریوش شاه: این بود آنچه من به عنایت اهورمزدا انجام دادم در همان سال پس از وقتی که شاه شدم. ۱۹ جنگها کردم. به عنایت اهورمزدا همه را شکست دادم و ۹ شاه را دست‌گیر کردم. یکی گاوماته نام، مغ بود. او خود را به دروغ گفت: «من بردیه پسر کوروش استم». او پارس را نافرمان کرد. یکی اترینه نام، خوزی. او خود را به دروغ گفت: «من شاه خوزیه استم». او خوزی‌ها را نافرمان کرد. یکی نیدینتابیل نام، بابلی. او خود را به دروغ گفت: «من نبوخذ نصر پسر نبونید استم». او بابل را نافرمان کرد. یکی مرتیه نام، پارسی. او خود را به دروغ گفت: «من ایمانیش شاه خوزیه استم». او خوزیه را نافرمان کرد. یکی فرورتیش نام، مادی. او خود را به دروغ گفت: «من خشتریته از تخمه هوشتر استم». او ماد را نافرمان کرد. یکی چیترن تخمه نام، سگرتی. او خود را به دروغ گفت: «من شاه سگرتیه استم از تخمه هوشتر». او سگرتیه را نافرمان کرد. یکی فراد نام، یک مروی. او خود را به دروغ گفت: «من شاه مرو استم». او مرو را نافرمان کرد. یکی وهیزداته نام، پارسی. او خود را به دروغ گفت: «من بردیه پسر کوروش استم». او پارس را نافرمان کرد. یکی ارخه نام، ارمنی. او خود را به دروغ گفت: «من نبوخذ نصر پسر نبونید استم». او بابل را نافرمان کرد.

سخن داریوش شاه: این ۹ شاه را من در این جنگها دست‌گیر کردم.

سخن داریوش شاه: آبادیها اینها بودند که نافرمان شدند. دروغ آنها را نافرمان کرد که مردم را فریب دادند. پس از آن اهورمزدا آنها را به دستهای من داد. پس همان‌گونه که به کامم (میل دلم) بود با آنها کردم.

سخن داریوش شاه: تو که از این پس شاه خواهی بود خویشتن را از دروغ پرهیز بده. کسی که دروغ‌زن باشد را به سزا کیفر بده اگر تو چنین می‌اندیشی که کشور من پر امن باشد.

سخن داریوش شاه: این بود آنچه من کردم به عنایت اهورمزدا در همان سال. تو که از این پس این نگارش را خواهی خواند که من کرده‌ام به آنچه کرده‌ام یقین داشته باش و دروغ مپندار.

سخنِ داریوش شاه: من به‌هورمَزدا سوگند می‌خورم که اینها راست گفتم، دروغ نگفتم. من در همان سال (در یک‌سال) انجام داده‌ام.

سخنِ داریوش شاه: به‌عنایت اهورمَزدا و توسط من بسیاری دیگر بیش از این انجام شد که آنها را در این نگارش ننوشته‌ام. از این رو ننوشته‌ام که کسی که از این پس این نگارش را می‌خواند آن کارهای دیگر که من کردم و ننوشتم نپندارد که اینها دروغ است.

سخنِ داریوش شاه: آنها که پیشتر از این شاه بوده‌اند (اشاره به کوروش و کام‌بوجیه) توسط آنها چندان کرده نشده است که من به‌عنایت اهورمَزدا همان سال (در یک‌سال) کردم.

سخنِ داریوش شاه: اینک یقین داشته باش به آن چه که من کردم، نیز مردمی که دور استند از آنها مپوشان. اگر این نوشته‌ها را نپوشانی، [دربارهٔ آن] به مردم بگوئی، اهورمَزدا دوست تو باد، و خانواده‌ات پایدار باد، و شاد بزئید.

سخنِ داریوش شاه: اگر تو این نوشته را بپوشانی و آن را به مردم نگوئی، اهورمَزدا گُشندهٔ تو و خاندانت باد.

سخنِ داریوش شاه: این بود آنچه من انجام دادم، در همان سال به‌عنایت اهورمَزدا انجام دادم. اهورمَزدا مرا یآوری کرد، و هر خدایان دیگری که هستند.

سخنِ داریوش شاه: از این رو اهورمَزدا مرا یآوری کرد، و هر خدایان دیگری که وجود دارند، زیرا من بدانندیش نبودم، پیرو دروغ نبودم، زورکار (جَبَّار) نبودم؛ نه من و نه خانواده‌ام. برطبق راستی عمل کردم. نه به ناتوانان و نه به توانایان ستم کردم. کسی که با خود من همکاری کرد او را به‌سزا پاداش دادم. کسی که گزند رساند او را کیفر دادم.

سخنِ داریوش شاه: تو که از این پس شاه خواهی بود، کسی که پیرو دروغ باشد، کسی که زورکار (جَبَّار) باشد، با آنها دوست مباش، آنها را به‌سزا کیفر بده.

سخنِ داریوش شاه: تو که از این پس این نگارش را که من نوشته‌ام خواهی یافت آنها را هیچ‌گاه از بین مبر. تا وقتی توان داری آنها را نگاه دار.

سخنِ داریوش شاه: اگر این نوشته را دریابی و تا توان داری آنها را از بین نبری و آنها را نگاه داری و خانواده‌ات از آنها مواظبت کنند، اهورمَزدا دوست تو باد، و خانواده‌ات استوار باد، و شاد بزئید، و کرده‌هایت را اهورمَزدا به‌خاطرت برکت دهد.

سخن داریوش شاه: اگر این نوشته‌ها را دریابی، و تا وقتی که در قدرت استی آن‌را از بین ببری یا آن‌را حفظ نکنی، اهورمزدا گشنده تو و خانواده‌ات باد، و کرده‌هایت را اهورمزدا نابود کند.

سخن داریوش شاه: این مردان بودند که آنجا بودند وقتی من گاوماته که مغ بود را کشتم که بردیه نامیده می‌شد. آن وقت این مردان با من به‌عنوان وفاداران من همکاری کردند: ویندفرنه نام پور و ایسپار، پارسی. اوتانه نام پور سوخرا، پارسی. گاوبروو نام پور مردونیه، پارسی. ویدرنه نام پور بغه‌بغه، پارسی. بغه‌بوخشه نام پور دادویه، پارسی. اردومیش نام پور وهوکه، پارسی.

سخن داریوش شاه: تو که از این پس شاه خواهی بود، افراد خاندان این کسان را در حمایت بگیر.

سخن داریوش شاه: به‌عنایت اهورمزدا این است نگارشی که من کردم. جز این به [زبان] آریایی بود هم طومار پوست [گوسفند] هم چرم [گاو] بود. بعلاوه پیکری از خودم کردم. در کنار آن شجره‌نامه خودم کردم. و این پیش من نوشته و خوانده شد. سپس این نوشته‌ها را به میان مردم کشورها در همه‌جا فرستادم.

#### [بخش دوم نوشته‌های بغستان]

سخن داریوش شاه: این است آنچه من کردم در دومین و سومین سال پس از وقتی که شاه شدم. کشوری به‌نام خوزیه، آن نافرمان شد. یک مردی به‌نام اتمیته، خوزی، وی را فرمان‌ده کردند. پس من سپاهم را فرستادم. یک مردی به‌نام گاوبروو پارسی، مطیع من، او را فرمان‌دهشان کردم. پس گاوبروو با سپاهیان به خوزیه رفت. او با خوزی‌ها جنگ کرد. آنجا گاوبروو خوزی‌ها را شکست داد و در هم کوبید و فرمان‌دهشان را دست‌گیر کرد، وی را به‌نزد من آورد، من او را کشتم. از آن پس کشور از آن من شد.

آن خوزی‌ها بداندیش بودند و به‌اهورمزدا ایمان نداشتند. من به‌اهورمزدا ایمان دارم. به‌عنایت اهورمزدا آن‌گونه که به‌کامم بود (به میل دلم بود) با آنها کردم.

سخن داریوش شاه: هر که به‌اهورمزدا ایمان دارد سعادت‌مند او است هم در حیات هم در ممات.

سخن داریوش شاه: پس از آن من با سپاه به‌سکائیه رفتم. پس از آن سگه‌های تیزخود

شوریدند. این سکه‌ها وقتی من به رودخانه رسیدم با سپاه از برابرم دور شدند و به آن سو رفتند. آنجا با سپاه از رودخانه گذشتم. پس از آن من سکه‌ها را شکست دادم، برخی را دست‌گیر کردم، آنها را اسیر کردند و به نزد من آوردند، آنها را کشتم. فرمان‌دهشان اسکوخته نام، او را دست‌گیر کردند و به نزد من آوردند. من دیگری را فرمان‌ده آنها کردم آن گونه که صلاح دانستم. از آن پس کشور از آن من شد.

سخن داریوش شاه: آن سکه‌ها بدانندیش بودند و به‌اهورمزدا ایمان نداشتند. من به‌اهورمزدا ایمان دارم. به‌عنایت‌اهورمزدا هرچه دلم خواست با آنان کردم.

سخن داریوش شاه: هر که به‌اهورمزدا ایمان دارد سعادت‌مند می‌شود هم در حیات هم در ممات.

### سنگ‌نبشته آرام‌گاه داریوش بزرگ در استخر (نقش رستم)

[نوشته اول]

خدای بزرگ است‌اهورمزدا. او این سرزمین‌ها را آفرید. او آن آسمان‌ها را آفرید. او مردم را آفرید. او شادی را برای انسان آفرید. او داریوش را شاه کرد، آن شاه همگان، آن فرمان‌روای همگان.

من داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای مردمان گوناگون، این سرزمین‌های بزرگ گسترده تا دوردست، پور ویشت‌آسپه، هخامنشی، پارسی، پور پارسی، آریایی، از ذات آریایی.

سخن داریوش شاه: به‌عنایت‌اهورمزدا این کشورها هستند که من بیرون از پارس گرفتم، بر آنها فرمان راندم، باج به من بردند، هر چه به آنها گفته شد انجام دادند، قانونی که از من است آنها را در ثبات نگاه می‌دارد: ماد، خوزیه، پارت، هرات، باختریه، سغد، خوارزم، زرنگ، آرخوتیه، پنجاب، گندار، سند، سکه هوم‌خوار، سکه تیزخود، بابل، آشور، آریه (عربستان)، مدرایه (مصر)، ارمنیه، کت‌پتوکه، لیدی، ایونیه، سکه که فرادریا هستند (شمال دریای سیاه)، مقدونیه، تراکیه، لیبیا، حبشه، مچی، کرکه (تونس).

سخن داریوش شاه:‌اهورمزدا وقتی این سرزمین‌ها را در اختلاف دید آن‌گاه آن‌را به من داد. مرا شاه کرد. من به‌عنایت‌اهورمزدا سلطنت کردم. من آنها را در ثبات نگاه داشتم. هر چه

من به آنها گفتم آن‌گونه که خواسته من بود انجام دادند. اینک اگر چنین می‌اندیشی که چندتا بودند کشورهای که شاه داریوش داشت، به این تصاویر بنگر که تخت را بر دوش دارند، آن‌گاه بدانی؛ آن‌گاه متوجه شوی که نیزه مرد پارسی چه دور رفته است. آن‌گاه بدانی که مرد پارسی چه دور از فراترهای پارس نبرد کرده است.

سخن داریوش شاه: هرچه کرده‌ام همه را به‌عنایت اهورمَزدا انجام داده‌ام. اهورمَزدا پشتیبان من بود در هرچه که انجام دادم. مرا اهورمَزدا از ناپسندها (بلاها) نگهبان باد و ملتم را و این کشورهایم را. باشد که من این‌را از اهورمَزدا بخواهم، باشد که اهورمَزدا این‌را به‌من عنایت کناد.

ای انسان! آنچه فرمان اهورمَزدا است آن‌را ناپسندِ خویش مشمار، راههای راست را رها مکن، ایجادگرِ ناامنی مباش.

[نوشته دوم]

خدای بزرگ است اهورمَزدا که این شکوهی که دیده می‌شود را آفرید، که شادی را برای انسان آفرید، که خرد را آفرید، و تلاش‌گری را بر داریوش شاه فروفرستاد و مقرر کرد.

سخن داریوش شاه: من به‌عنایت اهورمَزدا یارِ آنهاستم که راستی را دوست دارند، و یار آنها نیستم که [راستی را] دوست ندارند. خواست من آن نیست که زورمندان به‌ناتوانان بد کنند. خواست من آن نیست که ناتوانان به زورمندان بد کنند. آنچه راست است همان خواسته من است. مردم دروغ‌زن را من دوست نمی‌دارم. من خشم‌آور نیستم، هرچه به وقت خشم بر من بروز کند به نیروی اراده مهار می‌کنم. من به وقت خشم بر خودم تسلط کامل دارم. هرکس که با من همکاری کند بر وفق همکاریش به او پاداش می‌دهم. کسی که آسیب برساند بر وفق آسیبی که رسانده باشد او را سزا می‌دهم. خواست من نیست که کسی به کسی گزند برساند. خواست من نیست که کسی که گزندی برساند بی‌سزا بماند. هرچه کسی بر ضد کسانی بگوید من نخواهم پذیرفت مگر که با دلیل قانونی مرا متقاعد کند. هرچه کسی در حدِ توانش به خاطر خشنودی من انجام دهد بر دلِ من می‌نشیند و مرا سخت خشنود می‌سازد.

چنین است ذهن و فرمان من. زیرا هرچه از جانب من انجام گرفته است و توشنوی و بینی و به آنها واقف گردی، چه در کاخ و چه در میان عامه مردم، بدان که کرده من براساس خرد و

هوشم بوده است. اینها است کرده من. من به‌هنگام پیکار با همه تنم پیکار می‌کنم، با همه هوشم پیکار می‌کنم، تمام ذهنم را به کار می‌گیرم، همه وجودم را مصروف می‌دارم، غفلت نمی‌کنم، هوش من در فرمان من است و فرمان من در دست خودم است، چه با دو دستم چه با دو پایم، چه سواره چه پیاده، چه در نبرد تن به تن و چه در نبرد غیر تن به تن. در کشیدن کمان برای تیر انداختن چه بر زمین باشم و چه بر پشت اسپ باشم کمان را خیلی خوب می‌کشم، تیر را خیلی خوب می‌اندازم، و هنرهائی که اهورمزدا به من عنایت کرده است را به کار می‌گیرم. به عنایت اهورمزدا کارهائی که من کرده‌ام به این هنرها کرده‌ام که اهورمزدا به من داده است. تا در توان داشته‌ام کوشیده‌ام که این هنرها را به بهترین وجهی به کار گیرم. درباره کارهائی که انجام داده‌ام دروغ به تو نگفتم. آنچه به گوش تو شنوانده می‌شود حقیقت است، در هیچ چیزی به تو دروغ نگفته‌ام. اقداماتی که من انجام داده‌ام همان چیزها است که نوشته‌ام.